نامه ۳۱

نهج البلاغه

بیانات حجة‌الاسلام والمسلمین محمدجواد حاج‌علی‌اکبری

در جمع مربیان و شبکه پشتیبان برادران
اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان

جلسه ۵ - مورخ ۱۴۰۱/۰۲/۳۱

فهرست

- مقدمه
- ۱_ آرزو
- شناسایی اهداف بر مبانی آرزوها
- آرزوها منابع رشد انسان‌ها هستند
- دوران بلوغ آرزوها
- آرزو بر جوانان عیب نیست
- هنر تربیت آرزوها
- آرزوهای دست نیافتنی
- حَربه آرزوها
- ۲_ واقعیت زیست این‌جهانی
- دنیا محل عبور است
- ۳- غَرَضِ الأَسْقَام
- خودحفاظتی در برابر طراحی‌های شیاطین
- انسان‌ها در گِرو رهن اعمالشان هستند
- زمان «جبری» است
- عبور از مصائب دنیا
- خاطره همنشینی دلپذیر
- هُنر واقع‌نمایی مربی
- سؤالات مخاطبین

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

مقدمه

امیرالمومنین (علیه‌السلام) در بخش دوم مقدمه نامه سی و یکم مخاطب را به خود او معرفی می‌کند. عرض کردیم این صریح مسئله است، ولی در ضمنش یک نوع یادآوری هم به همه دارد و آن اینکه شما برای مواجهه با یک پدیده تربیتی باید نسبت به او اشراف داشته باشید. اگر چه این معنا را هم دارد که خود مخاطب وقتی که میزان اِشرافِ مربی را نسبت به خودش بداند تاثیرپذیری آن خیلی بیشتر می‌شود.

فهرستی چهارده‌گانه است که در این فصل مطرح می‌شود و به نظرم خطوط اصلی شخصیت جوان را در بر می‌گیرد.

ما جلسه گذشته تحلیل کلّی در این باب تقدیم کردیم. به امید خدای متعال در این جلسه ذیل هر کدام از این کلیدواژه‌ها احیاناً نکته‌ای مطرح باشد خدمتتان تقدیم می‌کنم.

۱ـ آرزو

نکته اول نکته آرزو است. فرمود «الْمُؤَمِّلِ مَا لَا يُدْرِكُ[1]»؛ مسئله آرزو خیلی مسئله اساسی است. جایگاه آرزوها در شخصیت ما انسان‌ها هم از نظر پیش‌برندگی، هم از نظر بازدارندگی فوق‌العاده است. نقش آرزوها اساساً این است که یک محیطی را پیش چشم مخاطب و در افق پیش روی او قرار می‌دهد و از آنجا در او برای حرکت و سِیر و تلاش ایجاد انگیزه می‌کند. بنابراین از این جهت آرزو نقش موتور پیش‌ران را دارد. یعنی وقتی مطابق با فلسفه آفرینش در جایگاه خودش قرار داشته باشد. عملاً نقش آرزوها این است که در شخص ایجاد نشاط برای کار و تلاش و حرکت می‌کند.

۱ – نامه ۳۱ نهج‌البلاغه

آرزوها بین ما و هدف‌های ما واسطه‌های فعالی هستند. زیرا هر کدام از ما یک اهدافی در زندگی خودمان داریم. آن رشته‌هایی که بین اهداف و ما برقرار می‌شود، اسم آنها می‌شود آرزو. این رشته‌های نامرئی ولی بسیار فعال یک رفت و برگشت‌های سریع و مداومی بین ما و هدف‌های ما دارند. یعنی دائم این رفت و برگشت را دارند و این ارتباط بین ما و هدف‌های ما را فعال نگه می‌دارند. این نقشی است که آرزوها در این میانه برعهده دارند.

اگر بنا باشد بخواهید هدف‌های‌تان را بشناسید، می‌توانید از طریق آرزوهایتان شناسایی کنید. چون آرزوها برخاسته‌ی از هدف‌های ما هستند. بنابراین می‌شود از طریق آرزوها هدف‌های واقعی اشخاص را شناخت. چون یک سری هدف‌های غیر واقعی داریم، یعنی چه؟ یعنی آن چیزهایی را که شخص به عنوان هدف‌های خودش مطرح می‌کند، این بر اساس اقتضای شرایط، محیط و موقعیتی است که در آن هست. داشته فیلم داشتن یک هدف‌هایی را بازی می‌کرده است و از این طریق هم ممکن است مبتلا به خودفریبی و دیگرفریبی باشد.

شناسایی اهداف بر مبانی آرزوها

آرزوها می‌توانند از هدف‌های واقعی ما رونمایی کنند. هم برای خود ما، هم احیاناً برای کسی که با ما ارتباط خیلی صمیمی و نزدیکی دارد از این طریق می‌تواند هدف‌های ما را شناسایی کند.

هدف‌های ما که شناخته بشوند می‌شود گفت که بخش اصلی شخصیت ما مورد شناسایی قرار می‌گیرند. بنابراین این جمله که گفت «بگو ببینم آرزوهایت چه هست تا بگویم که هستی؟» در واقع با این قاعده تحریر

می‌شود و همچنان که عرض کردم آرزوها هدف‌ها را در شخصیت ما زنده نگه می‌دارند و مرتب یک انگیزه‌ای را در ما برای حرکت به سمت هدف‌ها قرار می‌دهند، شارژ می‌کنند و احیاناً اگر در این میانه با موانعی انسان برخورد کند، آرزوها انسان را برای رویارویی با آن موانع تشجیع و تقویت می‌کنند.

آرزوها منابع رشد انسان‌ها هستند

به این قاعده می‌شود گفت که آرزوها یکی از بزرگ‌ترین منابع رشد انسان‌ها محسوب می‌شوند. خداوند تبارک و تعالی به حکمتش یک چنین سرمایه بزرگی را در اختیار انسان‌ها قرار داده است و اگر انسان آرزویش از او گرفته شود به این معنا است که شما دیگر او را از خودش گرفته‌اید. یک انسان بی‌آرزو یعنی انسانی که به آخر خط و به بن‌بست رسیده است. زیرا یا باید به همه آرزوهایشان رسیده باشد که دیگر آرزویی نداشته باشد که این اصلاً قابل تصور نیست، یا باید به یأس رسیده باشد، یعنی عملاً به بن‌بست خورده باشد. بیماری‌های عجیب و غریبی در مرحله بن‌بست هست و چه بسا بعضی افراد را که بن‌مایه‌های دینی هم نداشته باشند به آن مرحله‌ای که مرخص‌کردن خویشتن از دردها و رنج‌های این زندگی است برساند که گاهی همچین حرف‌هایی هم شنیده می‌شود.

این نقش آرزوهاست. یک روایت زیبایی هم دارد که شاید شنیده باشید که حضرت عیسی (علیه‌السلام) با اصحاب‌شان داشتند از یک جایی عبور می‌کردند که دیدند یک شخصی در زمینی بیل می‌زده، جلوی اینها حضرت دست به آسمان گرفتند که خدایا آرزویش را از او بگیر. دیدند طرف بیل را انداخت و حالا وسط روز در آنجا نشست.

یک مقدار بعد حضرت دست به آسمان گرفتند که خدایا آرزویش را به او برگردان. آرزویش که به او که برگشت، بلافاصله دیدند طرف از جایش بلند شد و بیلش را برداشت و دوباره شروع کرد به کار کردن. حضرت فرمودند انسان به آرزویش است، اگر آرزو باشد این فعالیت و کار می‌کند، اگر آرزو را از آن بگیرند دیگر عملاً انگیزه‌ای برای تلاش و کوشش ندارد.

به این قاعده بنابراین آرزو یک مطلب بسیار ارزشمند، مثبت و پیش‌برنده است و درباره انسان از عنایات الهی است. مخصوصاً اینکه انسان ظرفیتش از نظر آرزو، ظرفیت بی‌انتهایی است. این به اقتضای روح انسانی است و بنابراین مرز ندارد. محیط آرزوهای انسان می‌تواند از آرزوهای خیلی متنوع و رنگارنگِ در دسترس تا آرزوهای دست نیافتنی باشد.

دوران بلوغ آرزوها

همین‌طور که انسان وارد دنیای دوران جوانی می‌شود، به تدریج آرزوها فعال‌تر می‌شوند. هر مقدار که انسان خودشناسی پیدا می‌کند و افقی برای خودش تحریر می‌کند و هدف شناسایی می‌کند، در این فضا عملاً این اتفاق می‌افتد که یک بخش عمده‌ای از این آرزوها در محیط شخصیتی این نوجوان شکل می‌گیرد. از اینجا به بعد او شروع می‌کند دائم به تجربه کردن. تجربیات زندگی و واقعیت‌های زندگی به تدریج به او یک محدودیت‌هایی را معرفی می‌کند. یعنی واقع‌نمایی برایش می‌شود که این واقع‌نمایی‌ها روی حجم و کیفیت آرزوها تاثیر می‌گذارد. به‌گونه‌ای که شخص وقتی همین‌طور از نظر عقلی رشد می‌کند، این عملاً هم از کمیّت آرزوهایش کاسته می‌شود، هم کیفیت آرزوها یک مقدار متنوع می‌شود و همین‌طور انسان

به لحاظ سنّی که بالا و بالاتر می‌رود این اتفاق می‌افتد. مگر کسی که از نظر سنّی رشد کرده باشد ولی از نظر عقلی به آن رشد مناسب نرسیده باشد که آن وقت در یک چنین سنِّ بالاتری شما نمونه‌هایی از دوره نوجوانی و جوانی را می‌توانید در او مشاهده کنید. گاهی این‌گونه است. سن فرد خیلی بالا آمده ولی آرزوها در او تر و تازه و به همان حجم و کیفیت آرزوی دوره جوانی است. ولی به صورت طبیعی این‌گونه است که انسان هرچه جلوتر می‌رود هم از حجم آرزوهایش کاسته می‌شود و هم آرزوهایش به لحاظ کیفی متفاوت می‌شوند.

آرزو بر جوانان عیب نیست

می‌شود گفت بین جوانی و آرزوها یک نسبت فوق‌العاده‌ای به لحاظ رنگارنگ بودن آرزوها، تنوع، کیفیت، تحرّک و غلبه‌ای که در محیط شخصیت دارد برقرار شده که گویا اصلاً آرزو مال جوانی است. این‌قدر مسئله در شخصیت جوان‌ها فعال است که می‌گویند جوان است و آرزوهایش و شنیده‌اید که می‌گویند آرزو بر جوانان عیب نیست. یعنی اگر دیدید یک جوانی خیلی آرزوهای متنوع و رنگارنگی دارد به آن عیب نگیرید، این طبعش است.

بنابرین اینجا مسئله‌ای ندارد. طبیعی، سازنده و پیش‌برنده است. فقط و فقط باید به بعضی از قواعد تجهیز شود. یعنی صاحب این آرزوها، باید به مهارت‌های مدیریت آرزوها مجهز شود. البته اینجا سهم مربی بسیار زیاد است تا بتواند او را، هم به این مهارت تجهیز کند و هم بتواند او را به فرایند تصعید و تربیت آرزوها کمک کند.

هنر تربیت آرزوها

یکی از اصلی‌ترین هنرهای یک مربی در دوره نوجوانی و جوانی، هُنر تربیت آرزوهاست. یعنی باید بتواند این نوجوان را به مهارت مدیریت آرزوها مجهز کند و مهم‌تر از آن به او برای پرورش آرزوها کمک کند. این خودش می‌شود یک بحث بسیار مهم و شیرین و بسیار جدی که اگر ان‌شاءالله یک وقتی فرصت شد بنده به سهم خودم تقدیم می‌کنم. بعضی در این زمینه‌ها ارائه‌هایی داشته‌اند، منتهی ارائه‌ها عمدتاً ارائه‌های قوی نیست. مگر اینکه تازگی‌ها یک وقت چیزهایی باشد که ما طبعاً بی‌خبر هستیم. اگر ما هم مطلع شویم و استفاده کنیم خوب است.

آرزوهای دست نیافتنی

«طول‌الأمل» بار منفی دارد و مربوط می‌شود به مبتلا شدن به آرزوهای غیرواقعی در سن پختگی که آن کاملاً بازدارنده و فریب‌دهنده است و فرایند رشد شخص را مختل می‌کند. در مبانی روایی ما هم مفصل راجع‌به این جنس از آرزوها صحبت شده و این جنس از آرزوها را زیر سوال برده و رسوا کرده‌اند. جالب است اولین تعبیری که امام علی (علیه‌السلام) راجع‌به مخاطب دارد این است «الْمُؤَمِّلِ مَا لَا یُدْرِکُ» یعنی تو آن کسی هستی که آرزومند چیزهایی هستی که دست یافتنی نیستند. این حکایت از همان غیرواقعی بودن آرزوها در دوره جوانی است. حجم آرزوها، رنگارنگی‌اش و عدم تطبیق آن با واقعیت‌هاست. یعنی بیشتر یک سری تخیّلات جای هدف‌های واقعی می‌نشینند. وقتی امور خیالی یا وهمی جای هدف‌های واقعی را بگیرند،

آرزویی که از آن تولید می‌شود، آرزوهای دست نیافتنی هستند.

اینجا حضرت می‌خواهند بگویند که جوان در معرض یک چنین مخاطره‌ای هست که اگر به او برای واقع‌بینی کمک نکنید، عوارض روحی و جسمی عجیبی برای او خواهد داشت. واقعیت‌ها مجموعه‌ای از محدودیت‌های زیستی این‌جهانی هستند که انسان یک حجمی از این آرزوها را دارد که اینها هیچ وقت در دسترس او قرار نخواهند گرفت و اگر احیاناً زیستش با این جنس از آرزوها خیلی طولانی شود و غرق این آرزوها شود، عملاً برای او در مراحل ابتدایی جنبه تقطیری پیدا می‌کند. این آرزوها واقع‌نمایی می‌کنند و عُمر او را نگه می‌دارند، تَلف می‌کنند، وقتش را تضییع می‌کنند، فرصت‌هایش را از دست می‌دهد و ممکن است در همان حال از دنیا برود که وامصیبت‌ها؛ یا اگر بماند گرفتار یک بحث بعدی می‌شود که «قَرِینِ الأحْزَانِ، حَلِیفِ الْهُمُومِ[۲]»، یعنی گرفتار حُزن و اندوه و یک اجناسی از بیماریهایی از قبیل ناامیدی و احساس دلسردی و اینها می‌شود. افسردگی به معنای این چیزهایی که شما در یک سری از جوان‌هایی که اینگونه زندگی کرده‌اند می‌بینید. مثلاً یک مربی فهمیده‌ای نداشتند که آنها را به‌وقت بتواند یاری و کمک کند. این فرد با یک سرمایه‌گذاری جدی مسیری را رفته است، بعد می‌خورد به همان بن‌بست‌هایی که واقعیت‌های زیست این‌جهانی است و عملاً سرخوردگی ایجاد می‌شود که آنجا محیط اصلی فعالیت‌های شیطانی است.

حَربه آرزوها

شیطان خیلی با حَربه آرزوها با آدم‌ها کار می‌کند. این بحث را بزرگان ما معمولاً در اخلاق کلاسیک و اخلاق سنتی و کتابیِ

۲ - نامه ۳۱ نهج‌البلاغه

خودمان تحت مقوله وهم و خیال از آن گفت و گو می‌کنند. وهم و خیال که عمدتاً یک باب خیلی جدی در مباحث اخلاقی است و می‌گویند هُنر سالک در مدیریت وهم اوست. یعنی هر کس توانست وهم خودش را مهار و مدیریت کند توانسته قدم‌های بلندی در سلوک بردارد. تا این حد مسئله اهمیت دارد.

لذا این بحث آرزوها را آنجا شما می‌توانید کشف و شناسایی کنید. این ابزار جدی در اختیار شیطان است تا بتواند با این آرزوهای خام، دوره جوانی را بکِشد به سن میانسالی و سنین بالاتر. به آن مرحله که بتواند برساند عملاً شخص را زمین زده است. همان کلمه «طول‌الأمل» که به آن اشاره کردیم مربوط به همین بحث‌ها است.

البته در ارتباط با آرزوها گاهی از کلمات دیگری هم استفاده می‌شود. مثلاً از کلمه «رجاء» استفاده می‌شود. «رجاء» بیشتر آن جنبه مثبت آرزوها را از آن یاد می‌کنند. اگرچه آن هم باز خودش تقسیم دارد. در روایات ما از آن تعبیر به «رجاء مکذوب» هم می‌شود که باز همان خیالات است. خیال‌بافی‌هایی است که انسان گاهی به آن مبتلا می‌شود. ولی عمدتاً کلمه «رجاء» از نظر اخلاقی بار مثبت دارد.

از کلمه «أمنیة» برای آن جنس از آرزوهای منفی استفاده می‌شود. باز روایاتی هم در این بخش‌ها ما داریم. بنابراین این را خاطر نازنین‌تان باشد که جایگاه مسئله به‌لحاظ بازشناسی، مدیریت و پرورش آرزوها هم برای مربی هم برای رهرو؛ شاید دستور اول باشد. این‌قدر اهمیت دارد. لذا حضرت هم این را آورده است اول. در مسئله خودشناسی جوان‌ها هم آن سهمی که باید خود آنها به دست بیاورند گویا همان مسئله اول است.

کلمه «مَا لَا یُدْرِکُ» دارد به جوان این واقع‌بینی را منتقل می‌کند

که یک سهم قابل توجهی از آرزوهایی که تو داری اینها دست یافتنی نیستند. این هم همان واقع‌نمایی است. چرا این را حضرت آورده است؟ اینجا ناظر به این مسئله است که دارد او را به این نگاه واقعی به محیط آرزوهایش تجهیز می‌کند.

من این را در بحث صحیفه مبارکه سجادیه در شرح دعای هشتم یک مقدار مفصل‌تر پرداختم.

۲_ واقعیت زیست این‌جهانی

دوم از «السَّالِکِ سَبِیلَ مَنْ قَدْ هَلَکَ[۳]» عجب تعبیر فوق‌العاده و بیدارکننده‌ای است. تو داری در راهی می‌روی که هر کسی رفت هلاک شد». این جاده‌ای که تو در آن داری می‌روی یک همچین داستانی دارد. این است واقعیت این مسیر. یعنی خیالت از همین حالا راحت باشد. «السَّالِکِ سَبِیلَ مَنْ قَدْ هَلَکَ» تو رونده راه کسی هستی که هلاک شده است، از بین رفته است.

حضرت یک مسئله‌ای را دارند یادآوری می‌کنند و آن یک نوع پرده‌برداری از واقعیت زیست این‌جهانی ما است. عینیت آن درباره کسانی است که از این مسیر رفته‌اند. هر کس در اینجا رفته است، رفته. یعنی دیگر از این سرا رفته است که رفته. این معنایش این است که برای تو هم این مسئله لابد هست، چون تو از این راه که نمی‌توانی خارج بشوی، یک راه بیشتر نیست، تو هم لابدست که از این مسیر بروی، منتها این نکته را بدان که این مسیر عاقبتش این است، رفتن از این سراست. این، هم «واقعیت» را نشان می‌دهد، هم اینکه «ناچاریم برویم» را نشان می‌دهد.

۳ – نامه ۳۱ نهج‌البلاغه

دنیا محل عبور است

در روایات ما برای معرفی دنیا از تعابیر گوناگونی استفاده شده است. یکی از بهترین کلیدواژه‌ها برای معرفی دنیا «راه» است. از کلمه «راه»، اقامتی نبودنش فهمیده می‌شود، اقامتی نیست، اینجا سَبیل است. تو هم ناچاری از آن بروی. فقط بدان که این تمام می‌شود. آرزوها به نوعی می‌توانند در محیط ذهنی انسان رسوخ کنند و احیاناً با طراحی‌های شیطانی به‌گونه‌ای می‌توانند مسلط بشوند به ذهنیت شخص که شخص رفتن را از گزینه‌های پیش روی خودش حذف کند. بگوید من می‌روم و می‌روم و می‌رم که می‌روم و گویا این دائماً برای رفتن فرصت دارد. لذا هر وقتی که حضرت عزرائیل (سلام‌الله‌علیها) احوالش را بپرسد این می‌گوید عجب! داشتیم!؟ حالا مثلاً سنی هم از او گذشته؛ یعنی من باید بیایم آن طرف!؟ خب بابا این همه علائم و نشانه‌ها. این آرزوها چنان با آن رنگارنگ‌شدن و تعلیق به آینده و طراحی‌هایی که شیطان می‌کند تسخیر و تخدیرش می‌کند. وَالّا تو همان زمان هم که به او می‌گفتی آقا تو می‌مانی یا می‌میری؟ همه می‌گویند من می‌میرم! اما این کلمه فقط در حدّ زبان است و یک تصویر اولیه ذهنی است، یک ذره آن طرف‌تر نیست. یعنی گزاره من می‌میرم فقط بر زبان جاری است. در تصویر ذهنی یک تصویر اولیه از آن است. وقتی به او می‌گوید حتماً می‌میری؟ می‌گوید حتماً می‌میرم. باز می‌بینید در همان حد است. در محیط اصلی گزاره‌های پذیرفته شده و مورد پسند هیچ چیزی از آن پیدا نیست. هر چه به این گزاره نگاه می‌کنید می‌بینید آنی که در نهاد و ضمیر پنهانش هست این هست که من هستم.

این کلمه «السَّالِکِ سَبِیلَ مَنْ قَدْ هَلَکَ» دارد کمک می‌کند به اینکه تو این راه را دوباره

ببین، این راه است، اقامت‌کده نیست. راه تعریف خودش را دارد، باید رفت، تو هم چاره‌ای از این نداری که از اینجا بروی. یعنی نروی هم تو را می‌برند.

سلوک ما در طریقت دنیا سلوک اضطراری است، سلوک اختیاری نیست. یعنی شب و روز دارد ما را می‌برد. حضرت یک جمله زیبا دارند، «کَرَکْبٍ یُسَارُ بِهِمْ وَ هُمْ نِیَامٌ[٤]» حضرت فرمودند اینها خواب هستند ولی اینها را دارند می‌برند. بعد هم فرمود این شب و روز هم همین‌طور است، این کار خودش را دارد انجام می‌دهد. بنابراین اختیاری نیست. این نیست که من نمی‌روم پس هستم. تو این راه را سالکی، بنابراین سالک بودنِ خودت را توجه کن. این جایی که در آن هستی هم راه است، اضطراری هم است، تو می‌روی، می‌روی و می‌روی که آن رفتن دوم می‌شود «هلاکت». یعنی دیگر از اینجا تمام می‌شوی. این «هَلَکَ» به این معنا است. یعنی اینجا دیگر چیزی از آن واقعیتی که داشته دیگر نیست. حالا آثاری ممکن است از آن باقی بماند ولی آن بحث دیگری است. اما خودش دیگر اینجا نیست، دیگر تمام شده است، هلاک شده است و تمام شده است. لذا از این کلمه «هَلَکَ» اینجا از آن استفاده شده است. این هم نکته دوم است.

۳- غَرَضِ الْأَسْقَام

«الأسْقَام» جمع «سُقم» است. به معنای بیماری در برابر صحّت است. می‌گوییم «صحّت و سُقم». یعنی سلامت و مرض. «سُقم» به این معنا است که جمع آن می‌شود از «اسقام». «غرض» هم یعنی «هدف». غَرَضِ الأسْقَام یعنی بیماری‌ها تو را هدف خودشان قرار داده‌اند، تو را هدف‌گیری کرده‌اند. معنایش این است به سوی تو حرکت

٤ – بحار الأنوار , الجزء٧٠ , الصفحة١٢٨

می‌کنند. این یکی دیگر از واقعیت‌های زیست عمومی انسان است که در جوانی تاکید می‌شود. بنابراین «اسقام»، تقریباً همه این بیماری‌های جسمی، روحی و روانی را پوشش می‌دهد.

انسان در دوره نوجوانی و جوانی برعکس سنین بالاتر شاید کمتر در معرض بیماری‌ها قرار داشته باشد. اگر این‌گونه بگوییم آن‌وقت معنایش این خواهد بود که حضرت دارند او را به لحاظ روان و جان و اندیشه بیشتر در این بخش تأکید می‌کنند. ولی آنهایی که اهل فن هستند می‌گویند اتفاقاً پایه بسیاری از بیماری‌های جسمی در همین نوجوانی و جوانی گذاشته می‌شود. آنها می‌گویند این به خاطر آن تر و تازه بودن جسم است و یک ظرف‌هایی است که معمولاً در آن سنین انسان دارد. به خاطر تحولات شگفت‌انگیزی است که در محیط جسم او در حال انجام هست که همین مسئله بلوغ است. بلوغ این‌قدر تحولاتش عجیب، غریب و شگفت‌انگیز است که این خود تغییرات عجیب و غریبی که در حال انجام است، خودش زمینه یک بخشی از بیماری‌های جسمی هم هست که حالا این را دیگر باید برویم از اهل فن بپرسیم که واقعاً این‌ها بی‌جهت نیست. ولی اینکه جوان از نظر روان در معرض فهرست بلندتری از بیماری‌هاست، این دیگر محل اجماع است. اگر در آن بخش اول محل مناقشه‌ای باشد در مورد روان نه؛ خیلی وسیع است. این هم به خاطر آن تر و تازه بودنش است.

بنابراین این هم که می‌گویم روان، اجازه بفرمایید بگویم شامل منطقه فکر او هم می‌شود. فکر و روان، در واقع این دو منطقه‌ای است که در معرض یک طایفه گسترده‌ای از بیماری‌ها است.

خودحفاظتی در برابر طراحی‌های شیاطین

از کلمه «غرض» اینجا استفاده می‌شود که منابع تولید بیماری به خاطر آن ضعفی است که در این سنین در انسان وجود دارد. آن منابع در بین طوایف انسان‌ها عمدتاً این نقطه را نشانه‌گذاری می‌کند که بیایند روی این مرحله بنشینند. این مرحله یک نکته‌ای هم دارد. قبل از آن که دوره کودکی باشد این محافظ داشته است، بعدش خودمحافظتی دارد. این وسط یک میانه‌ای وجود دارد، یک دوره وجود دارد که در این دوره نه در آغوش پدر و مادر است که این را از این بیماری‌ها و فلان و اینها نگه دارند و نه خودش به جایی رسیده است که بتواند خودش را در برابر اینها محافظت کند. اینجا آن دوره‌ای است که این بیماری‌ها تُرک‌تازی می‌کنند و می‌شود «غَرَضِ‌الأسْقَام».

از کلمه «غرض» ضمناً استفاده می‌شود که منابعی که تولید آفت و بیماری می‌کنند، اینها اگر بخواهند یک جایی این آفت‌هایشان خرج بشود و به نتیجه برسند، آنجا همین‌جا هست. لذا آنها انگیزه دارند. مثلاً عمدتاً در محور بیماری‌های و فکری، روحی و روانی ، شیاطین کاملاً برای بیمارکردن انگیزه دارند. یعنی برای تولید ویروس، برای طرح، برای پرورش ویروس، برای انتشارش، برای اینکه این را ملحق کنند و برسانند انگیزه‌مندند. لذا این کلمه «غرض» می‌خواهد بگوید که بیرون از روح تو یک نیروهایی هستند و یک منابعی وجود دارند که آنها برای مریض کردن تو انگیزه دارند و تو هدف طراحی‌های آنها هستی. در باب شیاطین اعم از جن و انس و بعد شیاطین دارای سیستم هم که تکلیف معلوم است که چه خبر است. زمان ما هم بیشتر این مسئله شناخته شده است

که واقعا چه انگیزه‌ای دارند. اصلاً انسان حیرت می‌کند. شما اگر بروید مطالعه کنید که این‌ها چگونه راه‌های اغواگری و بیمار کردن جوان‌ها را در دستور دارند به شگفتی می‌آیید. چگونه سرمایه‌گذاری می‌کنند، طراحی می‌کنند، به‌روز می‌کنند، از همه ادوات و اینها هم استفاده می‌کنند و ویروس‌های‌شان را دائماً به‌روزرسانی می‌کنند.

این آگاهی و خودشناسی روی آن خودحفاظتی و روی اینکه تن بدهد به حفاظت محیطی خیلی کمک می‌کند. یعنی شما اگر باورت شد که در معرض بیماری هستی، اولاً خودت حواست را جمع‌تر می‌کنی، دوم اینکه اگر کسانی بنا شد حواس‌شان به تو باشد، و به تو یادآوری می‌کنند یا تذکری می‌دهند، از آنها پذیرش داری. در حالی که این اگر نباشد انسان پذیرش ندارد و به او بر می‌خورد. یک نوع اعجاب و خودشگفتی و غرور در این دوره وجود دارد. به اصطلاح می‌گوییم غرور جوانی. غروری دارد که این عملاً اصلاً زیر بار این حرف‌ها نمی‌رود.

راجع‌به خود مربی هم خیلی کمک‌کننده است. مربی اگر نسبت به ضعف مخاطب خودش در این بخش‌ها اشراف داشته باشد و اگر «اَسقامی» که به‌روز شده و او را تهدید می‌کند اینها را بشناسد، در پیشگیری و احیاناً در درمان، در هر دو می‌تواند به او کمک کند. در درجه اول پیشگیری کند که او مبتلا نشود و بعد هم در اولین فرصت بتواند کمک و تجویز کند که این مشکلش حل و فصل شود.

انسان‌ها در گِرو رهن اعمالشان هستند

بعد حضرت فرمودند «رَهِینَةُ الأیَّام». در این کلمه «رَهِینَةُ الأیَّام»، ایام که جمع «یوم» است و این هم به معنای در گِرو بودن

است. شما با کلمه «رهن» آشنا هستید، خیلی گویاست. می‌گویند که آدم‌ها در گرو «رهن» اعمالشان هستند. یعنی «رهنِ» عملش است. یعنی تا از عهده بر نیاید این فَکّ‌رهن نمی‌شود. شما وقتی یک عملی را انجام می‌دهید، مخصوصاً اگر در این عمل کسی طرف حساب باشد و به او ضرری رسانده باشد، تو می‌شوی در گِرو «رهن» آن عمل و تا حق و حقوق او را صاف نکنی این فکّ‌رهن نمی‌شود و این آزاد نمی‌شود.

حالا حضرت می‌گوید که تو در گِرو «زمان» هستی. جمع کلمه «ایّام» حکایت از این چینش پشت سر هم و گذر زمان است. این را قبلاً با کلمه «زمان» و «دهر» آورده‌اند. «الْمُقِرِّ لِلزَّمَان، الْمُسْتَسْلِمِ الدهر»؛ با این تعبیر آماده است. اینجا با کلمه «ایّام» آمده است. این چینش روزها پشت سر هم که می‌آیند همین‌جور می‌روند. این باز می‌خواهد بگوید که نسبتِ بین تو و نسبتِ بین «زمان» یک چنین نسبتی است. یعنی اینکه گمان نکنی که «زمان» در اختیار تو هست به این معنا که مسلط به آن هستی، این «زمان» است که به تو مسلّط است و تو را با خودش می‌کِشد و می‌برد.

زمان «جبری» است

اینجا آن بحثی که ما قبلا هم به آن اشاره کرده بودیم اهمیت پیدا می‌کند. ما در زمانِ «جبری» هستیم که به ما مسلط است و موجود متزمّنی هستیم و کاملاً در متن زمان همراه با او تمام می‌شویم و «مُتِصَرّم‌الوجود» می‌شویم. اینجا سهم ما چگونه استحصال می‌شود؟ یادتان باشد یک وقتی اشاره کردم، سهم ما در «عرض زمان» تعریف شده نه در «طول زمان». یعنی ما در مسئله «طول زمان» اختیاری نداریم و در محیط عجل‌مان می‌میریم. اما در «عرض زمان»

برای ما امکان تحرّک، فعالیت، عمل، به‌دست آوردن، گذاشتن و برداشتن تعریف شده است. اما در اینجا نازل به «طول زمان» است. این تعبیر«رَهِینَةِ الأیَّام» هم‌چون بافت وجودت کلاً گره خورده به این «زمان» است، این می‌رود یعنی دارد خودت را با خودش می‌برد. این دارد می‌رود و تو را با خودش می‌برد. مثل یک وسیله نقلیه، مثل یک هواپیمایی است که در آن نشسته و دارد می‌رود.

این آن جمله «السَّالِک» را یک مقدار اینجا فنی‌تر و حساس‌تر می‌کند. اینها خیلی عبارت‌های «اُخری» است ولی لطایف خودش را دارد و اینها همدیگر را تکمیل می‌کنند تا آن پازل از نظر شناختی چیده شود و نیم‌رخ جوان از آن شناسایی شود. اکنون حضرت دارد پازل‌ها را یکی یکی می‌چینند تا این چهره خودش را نشان بدهد.

عبور از مصائب دنیا

«رَمِیَّةِ الْمَصَائِب»؛ مصائب که معلوم است با آن آشنا هستید، جمع مصیبت است آن هم نه یک مصیبت؛ مصائب. «رَمِیَّة» هم اینجا به معنای «سَبِیل» است. یعنی دقیقا همان کلمه «غَرَض»؛ می‌گفت «غَرَضِ‌الأسْقَام»، نسبت به بیماری‌ها فرمود «غَرَض»، نسبت به مصائب گفت «سَبِیل»؛ «رَمِیَّة» یعنی یک هدفی است که به سمت او تیر شلیک می‌کند، به این می‌گویند «رَمِیَّة». خیلی دقیق است. یعنی حضرت می‌خواهند بگویند که در آن محیطی که تو داری می‌روی و تو را می‌برند و بالاضطرار داری می‌روی اینگونه هم نیست که کسی به تو کاری نداشته باشد. از آن طرف بیماری‌ها تو را احاطه کردند، از این طرف هم مصیبت‌ها. اگر بیماری‌ها عمدتاً جنبه داخلی داشته باشند، مصیبت‌ها جنبه محیطی دارند. چون این بیشتر قابل فهم است.

من مریض می‌شوم، ولی این مصیبت به سرم می‌آید. یک دفعه چشم خود را باز می‌کند می‌بیند مادرش مُرده است، یک‌دفعه به خودش می‌آید می‌بیند مال‌باخته شده است، یک دفعه شب می‌خوابد صبح بیدار می‌شود می‌بیند دیگر از عهده این قیمت‌ها بر نمی‌آید. مثل اصحاب کهف، الآن این‌گونه شده است، خدا عاقبت همه ما را با این اوضاعی که در زمانه ما است به لطف و کرمش به خیر کند. یک دفعه می‌بیند بچه‌اش مریض شده است، یک دفعه می‌بیند همسرش به او خیانت کرده است، می‌بینید چه خبر است دیگر! یک دفعه همان که فرمود «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الأَمْوَالِ وَالأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ[5]»؛ آنجایی که فرمود «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»؛ این مجموعه را قرآن کریم در آن آیه کریمه با کلمه مصیبت تعبیر می‌کند، به معنای آن چیزی که به انسان به شکل جدی اصابت می‌کند.

این جاده‌ای که دارید می‌روید یک خیلی جاده ناامنی است. دور تا دورش تیراندازهای ماهر نشسته‌اند، هم تک‌تیرانداز هستند و هم رگبار می‌زنند. این راهی که داری می‌روی این‌گونه است که دور تا دورش احاطه شده است. هر زمانی یک تیر مصیبتی به سمت تو شلیک می‌شود. واقعیت این مسیر را بشناس. واقع‌بینی برای شناخت مسیری که انسان در آن سِیر می‌کند و می‌رود چقدر مهم است. بعد نسبت به این مصائب تو چکار باید بکنی؟ آنهایی که قابل پیشگیری هست چطور؟ آنهایی که قابل پیشگیری نیست چطور؟ آنهایی که می‌توانی با یک سپری محافظت کنیم، سِپر چیست؟ مثلاً اگر می‌توانی یک زرهی بپوشی که این تیرها در تو اصابت نکند آن زره چیست؟ این‌ها همان مباحثاتی است

۵ –آیه ۲ سوره مبارکه بقره

که پیش رو می‌آید. ولی اصل واقعیتش را قبول کنید، و اینکه احیاناً اگر اصابت کرد حالا باید چه‌کار کرد؟ مثل همان آیه کریمه که توصیه می‌کند به «صبر».

خاطره همنشینی دلپذیر

من یک روز خدمت «علامه جعفری» شرفیاب شدم. یک صبح دلپذیری بود. گاهی هم خاطره‌اش را برای دوستان نقل کردم. چون خیلی خاطره شیرینی است. آقای جعفری خیلی مرد بزرگی بود و در زمان خودش شناخته نشد. چون اینها بزرگتر از زمان خودشان که می‌شوند در زمانه خودشان شناسایی نمی‌شوند. باید زمان برود تا اینها شناخته شوند. بعد یک حرف‌هایی می‌زنند و این حرف‌ها فهم نمی‌شود. واقعاً علامه بود. یعنی کسی بود که این کلمه «علامه جعفری» برازنده ایشان بود.

ایشان محبتی کرد و دعوتی داشت. یک صبحی من شرفیاب شدم خدمت ایشان و چه روز خوبی بود. نشستیم سر سفره صبحانه که خودش با آن تواضع و محبت رفت سینی صبحانه را آورد. حالا شاگرد و استاد؛ این استادِ متواضع خودش آمد در را باز کرد. خیلی شیرین بود. دو نفری نشستیم و بعد یک کمی که وقت گذشت، چند تا مسئله آنجا اتفاق افتاد. یکی از آنها هم همین بود که آقای جعفری شروع کرد راجع‌به آن تفسیرش بر نهج‌البلاغه صحبت کرد. با بزرگواری رفت آخرین صفحه‌ای را که نوشته بود آورد. یک کلاسوری بود، آن را آورد جلوی من گذاشت. گفت این آخرین صفحاتی بود که من نوشتم. این را به من نشان داد. بعد یک دفعه این مرد گفت که آقای فلانی اخیراً مدرسه مروی برای من کلاس «علی‌شناسی» گذاشته‌اند! این را گفت بعد یک دفعه بغض کرد و شروع کرد به گریه کردن.

من گریه آقای جعفری را ندیده بودم، چون همیشه می‌دیدیم ایشان می‌گوید و می‌خندد و جلسات‌شان هم جلسات شاد و خاصی بود. بعد شروع کرد به گریه کردن و گفت علی را چه کسی شناخت! «علی‌شناسی»! چه می‌گویند!؟ یعنی می‌گفت به من گفتند تو بیا «علی‌شناسی» درس بده؟! من کجا!؟ علی کجا!؟ یک حال عجیبی پیدا کرد؛ کی شناخت علی را!؟ کی شناخت!؟ و ما چه‌قدر در این جهت‌ها تأخیر داریم. اصلاً اگر کسی بگوید که ما برای چه آمده‌ایم در این دنیا؟ اگر کسی به شما جواب داد آمده‌ایم «علی» را بشناسیم و برویم، حرف فنّی به شما گفته است. آقا اصلاً هدف خلقت ما چه است؟ آمده‌ایم در این دنیا چه کار کنیم؟ بگوید من آمدم در این دنیا «علی» را بشناسم و بروم. این حرف دقیقی است، از کنارش نگذرید. آقای جعفری خیلی شیرین بود.

هُنر واقع‌نمایی مربی

اینجا امام (علیه‌السلام) در کسوت مربی دارد یک پیام را به ما می‌دهد و آن پیام روشن این است که باید این مخاطب شما، این دانش‌آموز شما، این جوان عزیز، این نوجوان عزیزی که در حیطه کار تربیتی شما است، این به برکت وجود شما و داشتن شما، باید بتواند با این واقعیت‌ها آشنا بشود و باید هنر شما این باشد که او را فریب ندهید. وای از آن مربی که مخاطب خودش را فریب بدهد. دیده‌اید برای اینکه خودشیرینی کند، برای اینکه خودش را جا بیندازد فریب می‌دهد. باید حضور شما برای او «واقع‌نمایی» داشته باشد. او را با واقعیت‌ها آشنا کند.

یک سوال هم هست و آن سوال این است که آیا می‌شود همه واقعیت‌ها را منتقل کرد؟ جوابش هم یک کلمه است، نه؛ این اندازه‌گذاری و متناسب با شرایط سنی دارد. چون این مخاطب

ما یک بازه سنی دارد، خیلی فرق می‌کند. چه مرحله‌ای، چه نکته‌ای و با چه خصوصیاتی؟ اما کلیّت آن این است، باید او با این واقعیت‌ها پیش بیاید.

در فامیل‌های ما یک بانوی جوانی به خاطر بیماری از دنیا رفت. بانوی مؤمنه، متدیّنه و بافضیلتی بود. از او یک دختر بچه حدود مثلاً ٦ ساله بود. خیلی نگران بودند که باید چه‌طور این خبر را به این بچه برسانند. بعدها متوجه شدند این مادر قبلاً کارهای خودش را کرده. لذا این بچه گرفتار بحران‌های اساسی و ضربه‌های روحی نبود. معلوم است از جهت عاطفی بچه خیلی آسیب می‌بیند. ولی جالب است که وقتی این آمد در محیط قبرستان، محیط آنجا را می‌شناخت. آن دختر به ما گفته بود که بارها من با مادرم آمدیم اینجا و تصویری که مادر از آنجا برای این بچه ارائه کرده بود، تصویرهایی بود که اکنون تحمل این مسئله را برایش کاملاً متفاوت می‌کرد. این کجاست تا آن کسی کلاً منقطع از آن واقعیت‌ها دارد پیش می‌رود. این با هر قطعه‌ای از واقعیت‌های تلخ و مصائب، با هر کدامش که روبه‌رو شود ممکن است کلاً سازمان روانی‌اش به هم بریزد.

سؤالات مخاطبین

١_ تأثیر محبت اهل بیت (علیهم‌السلام) در تربیت

سؤال: تأثیر محبّت اهل بیت (علیهم‌السلام) در تربیت نوجوان و روش‌هایی که برای افزودن این محبت می‌شود به کاربرد چیست؟

پاسخ: به نظر می‌رسد که بهترین، امن‌ترین و نزدیک‌ترین راه برای سِیر کمالات و سِیر منازل انسانیت، دقیقاً همین است و شگفتانه این است که خداوند تبارک و تعالی این گنج عظیم را به قول استاد ما «مُفت» در اختیار ما گذاشته است و متاسفانه ممکن است ما

هم «مُفت» از دست بدهیم. چون مجانی گیرمان آمده است. خیلی نعمت بزرگ و عجیبی است. لذا من گاهی درباره همین هیئت در تشکیلات یک تعابیری دارم. اگر می‌گویم نان تشکیلات ما در تنور هیئت است که پخته می‌شود بعضی‌ها خیال می‌کنند من همین طور یک حرف مبالغه‌آمیزی را گفتم، باز بالاتر از این‌هاست. یعنی آنجایی که این ارتباط‌ها شکل می‌گیرد و آن‌چه که در نهاد اینها به لحاظ فطری خدای متعال گذاشته است و آن فضلی که به برکت پدر و مادرهای اهل وِلا شامل حالشان شده است و آن سهمی که اینها از محبت دارند، این سهمی است که وقتی فعال می‌شود از درونش حاج همّت و خرّازی و باکری و صیاد و اینها بیرون می‌آید و این را نباید مواجه سطحی کنیم. حالا پرورش این مسئله و تقویت اینها دیگر خودش یک عالمی دارد.

استاد ما حضرت آیت‌الله حاج آقا مجتبی تهرانی (اعلی‌الله‌مقامه‌الشریف) می‌فرمودند که تربیت از امور «قصدیه» نیست. یک جاهایی هم شما بخواهی یا نخواهی نقش تربیتی دارید. این‌جور نیست که حتماً باید قصد کنم تا مربی باشم تا مرا منصوب کرده باشند تا بخواهم اثر بگذارم، نه؛ این همسر من است تأثیر می‌گذارد، این فرزند من است تأثیر می‌گذارد، این داداش من است، این همکار من است.

یکی از مهم‌ترین چیزهایی که همه ما باید بتوانیم به لطف خدای متعال از آن حضّ وافر داشته باشیم همین است که ما بتوانیم در روشن‌کردن و برافروخته‌ترکردن شعله این چراغ محبت اهل بیت (علیهم‌السلام) در وجود این بچه‌ها سهم داشته باشیم. یعنی بگویند آقا از برکت دیدن فلانی من محبّتم به امیرالمومنین (علیه‌السلام) بیشتر شد، محبت به امام زمان (ارواحنافداه) بیشتر شد.

پدیده «سلام فرمانده»

شما الان با این پدیده «سلام فرمانده» روبرو هستید. الان شده یک پدیده‌ای در زمانه ما. این دقیقاً در همین نقطه نشسته است. همان است. اکنون بیرون دارند تحلیل می‌کنند، عصبانی هستند و صد جور تحلیل‌های عجیب و غریب دارند.

صبح به یکی از اینها گفتم مثل این که به ایشان نظر شده بود. سروده ولی یک دفعه گرفته. از ایران تا کشمیر دارند می‌خوانند، آنها زبانشان اردو است، بعضی از کلید واژه‌های مشترک با یکدیگر داریم، ولی اینکه بخواهند این سرود را از حفظ بخوانند، از اول تا آخر بخوانند، با همین ریتم آهنگ با هم بخوانند، این خیلی عجیب است.

می‌خواهم عرض کنم شما ببینید چقدر مؤثّر است و این موقعیتی است که گاهی پیش می‌آید و طلوع می‌کند. حالا این بچه‌ها وقتی مثلاً دستشان را بالا می‌گذارند یا مثلاً به سینه می‌گذارند یا به قصد بیعت مثلاً بالا می‌آورند، آن محیط یک عالمی می‌شود. اینها یک اکسیر اعظمی است که در اختیار ما است.

لذا یک وقتی بعضی از آقایان را من دیده‌ام که در مواجهه با این شرایط جدید تربیتی و محیط مجازی خیلی ابراز ناامیدی می‌کنند. یادم هست یک وقتی در جلسه‌ای بودم همه دست‌ها را بردند بالا که مثلاً گویا که دیگر کاری از ما ساخته نیست. من به آنها گفتم شماها ظاهراً خیلی از مرحله پَرت تشریف دارید! یعنی چه که کاری از ما ساخته نیست؟! کار دست شما نیست که خیال کنید کاری از شما ساخته نیست. جمله خوبی است منتها نه از سر ناامیدی، از سر اینکه تو یک وقت از سر عرفان بگویی که من اینجا کاری از من ساخته نیست، عارفانه گفته باشی عیبی

ندارد، اما اگر واقعاً نگاه کنید می‌بینید اینها حافظ دارند، همین محبت اهل بیت (سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین) غوغا می‌کند. شست و شو می‌کند، تمیز می‌کند، نگهداری می‌کند، رشد می‌دهد، سرعت می‌دهد، پیش می‌برد، اصلا چیز عجیبی است، خیلی عجیب است. لذا خوش به حال آن دوستانی که بتوانند از این ظرفیت کمال استفاده را ان‌شاءالله برای این مسئله داشته باشند.

۲_ بار منفی کلمه «أُمْنِيَّة»

سؤال: این بحث «أُمْنِيَّة» که فرمودید بُعد، بار و معنای منفی دارد، در دعای ندبه می‌خوانیم که «أُمْنِيَّةُ شَائِقٍ يَتَمَنَّى»؛

پاسخ: این کلمه که من گفتم استفاده غالب است. استفاده غالب مثلاً «رجاء» استفاده غالب دارد در این معنا. عمل استفاده‌ش به این ترتیب است. این معنایش این نیست که این در همه‌اش مثلا آمده.

۳_سقف دنیا

سؤال: بین طولِ أمل «تثقیف» قائل شده است، یعنی جایی که نکوهش شده ... در دوران نوجوانی و جوانی طولِ أمل نکوهش نشده.

پاسخ: طبع «طول‌الأمل» مذموم است. این معنایش هم عمدتاً آرزوهای دنیایی است و آن امتدادبخشی‌های شیطانی است. منتها ببینید در نوجوانی و جوانی اصلاً محیط، محیط آرزوهاست. طول ندارد. یعنی آرزوها در دوره نوجوانی اصلاً گرفتار عنوان «طول» نمی‌شود. این مال سنین بالاتر است. یعنی هر چه که انسان سنش بالاتر می‌رود این بیشتر در معرض این تهدید است که این آرزوی خودش را به آن امتداد می‌بخشد. در حالی که این خودش اصلاً امتداد ندارد. یک آرزویی اینجا می‌خورد به سقف دنیا، سقف دنیا هم که

خیلی کوتاه است، ما کوتاه‌تر از سقف دنیا نداریم. این می‌خورد به سقف دنیا. ولی با تصرّف شیطان دائم به آن امتداد می‌دهد و می‌کِشاند. بعد که نگاهش می‌کنی انگار این آدم می‌خواهد هزار سال در این دنیا باشد. این کلیدواژه عمدتاً بیشتر در ارتباط با دلبستگی‌های دنیایی می‌آید و در آن بیان پیامبر اعظم (صلوات‌الله‌علیه) به عنوان یکی از اصلی‌ترین آفت‌های اُمّت معرفی شده است.

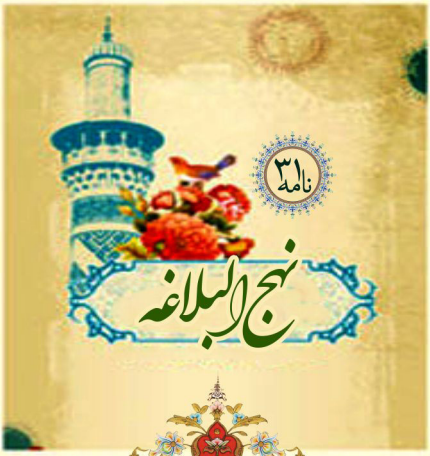

نامه ۳۱ نهج‌البلاغه برای اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان که دست‌اندرکار تربیت علوی بچه‌های امیرالمومنین(علیه‌السلام) است، اگر بخواهد مسیر تربیتی بچه‌ها را تسهیل، تقویت و تشویق کند تا در این زمینه موفق بشوند و قدم بردارند، به نظرم یک نعمت عظمی و بسیار مغتنم و بی‌نظیر محسوب می‌شود. ما در اتحادیه به مناسبت ماموریت انقلابی که در محیط آموزش و پرورش داریم، باید علاوه بر اینکه خودمان بهره‌مند می‌شویم، ان‌شاءالله باید نقش معرفی را هم نسبت به نامه ۳۱ داشته باشیم.

«حجة‌الاسلام والمسلمین محمدجواد حاج علی اکبری»

افق‌ها؛ درنگی بر مسئله تعلیم و تربیت
www.OFOGHHA.ir